بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از ستایش حکیم مطلق جل ذکره و ثنا و درود بر رسول
خود صلی الله علیه وسلم و اصحابه مخفی نماند که چون رساله دلایل
النبض باختتام انجامید بخاطر بعضی از مخادیم و اعزه چنان رسید
اگر دلایل بول نیز کلمه چند نوشته شود و حرفی چند نگاشته گردد لاجرم
مختصر که بدلایل البول موسوم است در حصر عبارت و قید کتابت گرفت
والتوفیق من الملک الاحد بدانکه اول اختلاط آب بطعام
تا ترقیق آن کند و کیلوس گردانند او را پس جاری شود با کیلوس
از ماساریقائی که در جنبه مقعر کبد است و از عروق شعریه که در
اوست بسوئی کبد پس جاری شود لهذا اکثر بول از کبد بسوئی کلیتین
و از آنجا بسوئی مثانه و اندکی که در جگر باقی ماند جاری شود با دم در عروق
پس رجعت کند قهقری بسوئی مثانه و ازین جهة منصبغ شود بول
خضاب کرده شود بحنا و کم گردد بول کسی که عرق بسیار کند و بسیار شود

در علم آب و احکام

بول

شود بول کمتر که عرق کم کنند و بعد از اجتماع مجموع آب در مثانه منتقل

شود از و بسوی احلیل یا فرج و از احلیل یا فرج بسوی خارج و معلوم

میشود از چیزی که نه گوارند دوام امر اول آنکه در بول دو چیز است

مائیت که منفصله اکثر آن از کبد است و فضله ثانی است و نقل که

مصاحب اوست در عروق با اقل مائیت و فضله هضم ثالث است

و این نقل چو باریست مسمی برسوب امر دویم آنکه دلالت بول بر

احوال کبد و مثانه او صحت از دلالت بر آلات غذا از جهت انفصال

اکثر او از کبد و کثرت مائیت او در مثانه و احتباس او بول یعنی چیزها که بول

متوسط آنها دلالت میکند بر حال بدن منفت است فصل اول

در لون بول است و اصول این جنس پنجست اصل اول از اصول

لون اصفر است و محتوی است بر پنج طبقه طبقه اول تبنی است که صفرتش

چون آب تبن اندکست و مائلست به بیاض و دلالت کند بر برد

از برای آنکه لون تبنی یا از جهت کثرت مائیت است یا از جهت

قلت صفرا و هر یک ازین هر دو دلیل بر دوست و این حکم

اکثری ست از برای انکه امکان دارد که لون تبنی از جهته میل

صفرا الجانی دیگر باشد طبقه دویم اترجی ست که صفرت او شبیه ست

بصفرت قشور اترج و حادث میشود از مخالطت صفرای

بر جزی که در تبنی ست و دلیل اعتدالست طبقه سیوم اشقر

که صفرتش مایل ست بحمرت و دلالت کننده ست بر حرارت

طبقه چهارم ناری ست که صفرت او شبیه ست بلون نار د

کننده بر حرارت زایده بر جزی که در اشقر ست طبقه پنجم

ست که مسمی بزعفرانی چه لونش مشابه شعر زعفرانست بخلاف

که مشابه صبغ زعفرانست و دلالت کننده ست بر حرارت

بر جزیکه در ناری ست اصل دویم از اصول لون احمر ست

ست بر ۳ طبقه طبقه اول اصهب ست که آنرا اندک حمرتی ست

و در دیگست به بیاض و دمی که موجب آنست لابدست از انکه رقیق

باشد

دویم
باشند طبقهٔ ~~ثانیه~~ وردی است که او را احمر ستی نامیده است بر

حمرت اشبه است و دمی که موجب آنست لابد است از آنکه غلیظ باشند طبقهٔ سیوم

قانی واقتم است که از احمر ستی است مایل به تیرگی و دمی که موجب آنست لابد است

از آنکه غلظ باشند و سبب جمیع این طبقات ثلاثه غلبهٔ دم و حرارت است

است علی مراتبها و گاهی بول با وجود برد احمر میباشد چنانکه در فالج و سودا القنیه

بسبب ضعف کبد و قلت تمییز ماییت از دم و لون ناری از طبقات صفرت جدا

دالست بر حرارت از طبقات حمرت از برای آنکه صفرت از جهته

اختلاط صفراست و حمرت از جهته اختلاط دم و حرارت صفرا اشد

است از حرارت دم و ایضا غالب است بر صفرا جزء ناری و بر دم

جزء هوائی و حرارت ناریه بیشتر است از حرارت هوا اصل سیوم از اصول لون

اخضر است و مشتمل است بر چهار طبقه طبقهٔ اول فستقی است که از اخضر سبزی است

مایل بزردی و دلالت میکند بر برد منجمد از برای آنکه این لون حاصل

میشود از اختلاط سواد بصفرت و غالب آنست که سواد از برد منجمد

حاصل شود و در شرح کلیات آورده که لون فستقی ...

من دلالت میکند بر احتراق صفرا از برای آنکه سواد ...

برد حاصل میشود با کمودت میباشد نه با صفرت طبقه د...

ست وآن لونیست که خضرت و فوق خضرت فستقی ...

رنگ نیلی بود که در آب حل کرده باشند و این لون نیز دلالت میک...

برد میکند اما برد درین اقوی است و فستقی و بنفسجی ...

بقالج یا تشنج از برای آنکه در بدنهائی ایشان رطوبت ...

ست طبقه سیوم زنجاری است و طبقه چهارم کراثی ...

هر دو لون دلالت میکند بر افراط حرارت محرقه و فرق ...

که زنجاری مایل است به بیاض از جهة شدت حرارت ...

کراثی اصل چهارم از اصول لون اسود است وانرا اسباب ...

سبب اول احتراق است باین طریق که یافته شود در بدن صفر...

حاده پس احتراق کند جزوی را که مخالط ما یست بوست ...

البر

و سبب سوداء او محترق بحرارت آنست که جزئی که باقی مانده در
بعد از احتراق از رطوبت مانع از نشستن متوجه بسطح ظاهر او شود
پس نفوذ نکند صعود در و پس او را سوداء عارض گردد از برای
آنکه کثافت سبب سواد است چنانکه در انگشت محسوس میشود
و علامت سوادی که حاصل شود بسبب احتراق یکی از دو چیز است اول
آنست که با صفرتی باشد که بزعفرانی زند و دویم آنکه متقدم باشد او را
بول قوی الرائحه یا احمر سبب دویم جمود است باین نوع که یا فسرده شود
در بدن ماده یا برده که تجمید کند چیزی را که مخالط مائیت شده است از
اخلاط و جمود میشود است از برای آنکه ابخره متراکم شود در سطح ظاهر
او پس تکثیف کند جسم را پس عارض شود سواد و از این
جهت حادث گردد سواد ثمره را که او را برد رسد و علامت سوادی
که حاصل شود بسبب جمود یکی از دو امر است امر اول آنست که با
کمودت باشد امر دویم آنکه متقدم باشد او را بول اصفر عدیم الرائحه

یا ذورایحه که دلالت کند بر برد چون حموضیت سبب سوم کثر

ماده سوداویه الیست که تحریک کند طبیعت اثر ابرسبیل تنقیه

و بحران واخراج کند از طریق بول همچنانکه در حمیات سوداویه و

علامتش آنست که در روز بحران باشد و از عقبش خفت حاصل

شود و متقدم باشد او را علاماتی که دلالت کند بر نضج ماده سبب

چهارم تناول شیئی صباغیست چون شراب اسود که طبیعت تصرف

نکند و زود لختش بیرون آید بحالت خود مع بول و سبب عدم تصرف

طبیعت در وی یا از جهت سقوط قوت کبد است و این در غایت

رداءتست یا از جهت بودن او بست زاید بر قدر کفایت و در وی

خطری نیست اصل پنجم از اصول در تقسیم الوان بول و منقسم میشود بدو قسم

قسم اول لونیست که متفرق بصر است چون لون لبن و غیر

است و نفوذ می کند در بصر یعنی باز میدارد ماوراء خود را از ابصار

و یا فت نمیشود در بول مگر با غلاظ و اطلاق بر حقیقت است و دلا

میاند

میکند یا بر غلبهٔ بلغم و برودت یا بر حرارت و یا بر ذوبان شحم یا اعضای اصلیه علامت

ذوبان شحم آنست که بول یا براز دسمی باشد و سببش حرارت

قویه است که از ادویه و سمومات بدن کند و این ذوب مشخص میشود

در قاروره و علامت ذوبان اعضای اصلیه چون عصب و عظم

آنست که بول شدید البیاض بود و این در آخر دق میباشد و علامت ذبول

و ضمور قوی است **قسم دویم** لونی است که مشترک است و آن بر دو

نوع است **نوع اول از نصف** جزئیست که اثر مطلق لون نیست

چون هوا و اجرام فلکیه و باز نمی‌دارد ما ورائی خود را اصلا از ابصار

نوع دویم از نصف جزئیست که اثر لونی است چون ماء صافی و این

نیز باز نمیدارد ما ورائی خود را از ابصار بلکه اندکی و نوع اول را ابیض

نمیگویند از برائی آنکه عدیم اللون است از این جهت ممکن نیست رویت

او و نوع ثانی را ابیض میگویند و اطلاق ابیض برو مجاز است از برای آنکه

او را غیر بیاض نفی الشفیف لونی است و از این جهت ممکن است رویت

او بخلاف هوا ممتلا و منعکس نمیشود و شعاع از و منعکس نمیشود
از هوا و وجه مجاز آنست که چون مثل این مشف را عارض شود تکا[ثف]
یا تفرق بسوی اجزاء صغار بسیار شود بسبب این اجزا ذو سطوح
که مرئی شود بهوا ابیض اما تکاثف چون چیزی که عارض شود آب را وقتی
که منجمد گردد و اما تفرق چون چیزی که حادث گردد آب را وقتی که
کنند و مردم گمان برند که بیاض موجودست در آب مثل اوست
تکاثف و تفرق و این غلطست و این قسم از بیاض در بول یا[...]
کند بر عدم تصرف طبیعت در آب چنانکه بطلان هضم کند از استیلا
برد یا بر سده که منع کند نفوذ صبائغ را پس بیرون آید بول بی[رنگ]
جنس دویم قوام بولست و بول بحسب قوام یا رقیق است یا غلیظ
یا معتدل میانه از جمله ایشان بر سبیل آنکه خالی از آن نیست که او را قوامی
نیست زاید بر قوام مائیت یا هست اگر نیست رقیق است و اگر
هست میرسد بعد سیلان یا نمیرسد اگر میرسد غلیظ و اگر نمیرسد

معتدل

معتدل سببها یا دوا یا تفتیق عدم نضج است یا کثرت شرب آب یا بیده

و شناختن مینیو و موضع شده را به نقل و ثمار و سبب غلیظ عدم

نضج است یا نضج خلط مفرط الغلظه و علامتش تقدم افراط علامات سببت

و سبب معتدل سببها و نضج خلط است جنس سیوم صفا و کدورت

بول است و صافی آنرا گویند که متشابه الاجزا باشد و منع بصر نکند

از نفوذ و کدر آنرا که متشابه الاجزا نباشد و بعضی از اجزاء او

منع بصر کند از نفوذ و صفا از علامات نضج و سکون مواد است

و کدورت از امارات عدم نضج و ثوران اخلاط و کدورانکه

از جهته سقوط قوت و از جهته ورم باطن میباشد غلیظ مفارق

کدرست با استوا قوام جنس چهارم رایحه بول است و بول بحسب رایحه

یا منتن است یا عدیم الرایحه یا معتدل اما منتن و لالت کنند

است بر یکی از دو امر امر اول افراط عفونت اخلاط امر دویم

قروح یا جرب در آلات بول و این اگر در مثانه باشد از برای

انکه احتباس بول بیشتر و بود پس تاثیر قروح مثانه در
افساد رایحه اکثر باشد و فرق میان امرین مذکورین بوجوه است اول
انکه کاین از قروح آلات بول میباشد با وجع در عضو تقرح کند
کاین از عفونت اخلاط دویم انکه کاین از قروح با قیح و قشور یا
میباشد بخلاف کاین از عفونت سیوم انکه کاین از عفونت
بحسب قوت مریض و ضعف او بیش و کم میشود بخلاف کاین
از قروح واما عدم الرایحه دلالت کننده است بر جمود اخلاط و مجاری
او ویا از جهت سقوط قوه میباشد و این وقتی است که عاجز شود
طبیعت از دفع خلط ما یعفن البول پس اگر باشد این در عقب
بول شدید النتن دلالت کند بر اعراض طبیعت از مقاومت
مرض پس ناچار باشد از انتظار موت واما معتدل دلالت
کند بر نضج ماده جنس نهم زبد البول و زبد در بول حاصل میشود
از رطوبت لزجه که مخالط اوست و ریح خارج مع البول و دشوار است

برادی

بر واین که خرق کند آن رطوبت را و بیرون آید پس متعلی شود
بول را زبد و عقیب که امتداد رطوبت لزجه حول ریح غلیظ است
و هر چند این رطوبت لزجه و فرد ریاح ممدوده او را اکثر باشد بول
را زبد بیشتر بود و کثرت زبد و کبر و لطوالفجار و زوال او دلالت
کند بر کثرت ماده غلیظ و لزجه و غلبه ریاح فصل ششم در رسوب است
و رسوب در لغت استقرار اجزائی غلیظ در اسفل مایعات است
و در اصطلاح هر جوهر اغلظ از مائیت بول که حاصل باشد در آن متمیز
و متمیز باشد از آن و برابر بود این که در اسفل باشد یا در اوسط
یا در فوق و اول را رسوب راسب گویند و دوم را معلق و سیوم را
غمام و اطلاق میکنند رسوب را بر غمام و معلق از برای آنکه جزئی
که از جنس او است رسوب متعلی میشود و در وسط میباشد وقتی که
منع کند مانعی از رسوب پس بجهت این صفت که بالقوه در وست کیفیته
میشود و او را رسوب رسوب با دلالت بر نضج و آنرا رسوب محمود گویند

و یا غیر دال بر وی آنرا رسوب ردی می خوانند و رسوب محمود را اوصاف هست

اول سپید است از برای آنکه نضج بها ضمه است و فعل هاضمه تشبیه با اعضاست

و اعضا ابیض اند هضم کبدی احمر بود لیکن مثانه و غیر آن از مجاری

تغیر می دهند حمرت را پس ظاهر نمی شود و در رسوب دوم املاست

از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای رسوب قبول

کرده است نضج را سیم استوا که متشابه الاجزا باشد یعنی بعضی

نباشد از بعضی چهارم اجتماع اجزا از برای آنکه تشتت اما (پراکنده)

از ریاح باشد از اتصال البعض ببعض باشد و مخالطت ریاح میول از

فجاجت بود و رسوب محمود سه قسم است افضل در رسوب (خام)

راسب است پس معلق پس تمام به وجه وجه اول آنکه غالب

اعضا اجزای ارضیه است با صلابت و قوی بود و فضول سنگ میول و قی

نضج بود که شبیه باشد با اعضا و غالب باشد بر و ارضیه پس تا لشی

آن بود که منتقل شود پس جزئی که از و منتقل شود نزدیکتر بود

بنضج

منضج وجه دویم انکه اکثر سبب تعطّلی ریح بود و هر چند که ریح بیشتر باشد

تعطّلی بیشتر باشد و کثرت ریحه دلالت کند بر عجز قوت از دفع

ماده و رسوب مذموم آنست که یا فرت نشود و زواه صاف مذکوره

وان نیز سه قسمست افضل او غمام پس متعلّق پس راسب

واین وقتی است که طفو از جهت حرارت مصعده باشد از برای آنکه

جبر یا دال   بحرارت دال

انکه همچنانکه حرارت مصعدست تلطیف نیز هست اما وقتی

که طفو از مخالطت ریح قاهره اجزاء ارضیه را که از شان او رسوب است

تسفل باشد رسوب افضل از متعلّی و متعلّق افضل از غمام بود

از برای انکه درین هنگام ریح و متسفل کمتر باشد و فضولی منضج

در رسوب دمی یا از اعضا باشد یا از رطوبات جه تربیت در بدن

حسبی که باشد از و رسوب غیر این هر دو وکاین از اعضا باشد

از اعضای اصلیه و آن خراطی کویند یا نباشد پس اگر از اعضا

اصلیه نباشد یا از و دهنیت باشد انرا دسمی خوانند یا نباشد

از جنس ریاح لطیف بود از الصف

پس اگر در دو هیئت نباشد انرا لحمی گویند و خراطی یا از ظاهر عضو
باشد یا از باطن عضو پس اگر از ظاهر عضو باشد انرا قشوری خوانند
واگر از باطن عضو باشد پس این منفصل اگر اجزائی کبار عراض
بیض یا حمرا باشد انرا صفایحی گویند و ابیض از مثانه و احمر از کلیه یا
کبد باشد و اگر نباشد اجزائی کبار عراض پس اگر باشد احمر
انرا کرسنی خوانند و اگر نباشد نخالی گویند و بعضی [illegible] و گاهی
رطوبات بعضی مایل بحمرت است و دلالت کند بر احراق دم و بعضی
کمد است و دلالت کند بر احراق بلغم و بعضی اصفر است و دلالت
کند بر غلبه صفرا و بعضی اسود است و دلالت کند بر احتراق سودا
و تمامی اینها که مذکور شد در بول است که انرا رسوب بود اما عدم
رسوب را اسباب است اول عدم نضج دویم شده سیم قلت
ماده رسوب در اصحا کمتر باشد از جهت خلو عروق انها از اخلاط
واجب الاندفاع ببول و اگر باشد رسوب عدیم الهضم بود و باشد

از ثقل

بیضا

و فضل غذا و مهزول را نیز رسوب کمتر بود از جهت قلت

حصول آنها خصوصاً وقتی که مرتاض باشند از جهت کثرت تحلیل بسبب

ریاضت و مریض و فربه را که تارک ریاضت باشند رسوب بسیار بود

و از انواع رسوب است رسوب مدّی که منتن و مده بود و مخاطی که بثقل

در خلط خام غلیظ باشد و بسیار باشد که یافت شود در عرق النسا

و وجع المفاصل و فرق بینهما بعد از مشارکت هر دو در لون و هیأت

آنست که مدّی منتن بود و متقدم باشد او را ورم و آسان بود

اندفاع ثقل و تفرق و بخلاف مخاطی و درین احکام **جنس هفتم**

در بول یا قلت او از طبیعی یا اکثر از و یا فساد

و اسباب کثرت بول بسیار است و از انجاست بسیار خوردن

آشامیدنی یا ممزوج یا مشروب و حکم خوردن ممزوج و مشروب دارد

خوردن میوه های تر و از انجمله است ذوبان اعضا و حرقه و ذوب

بذرق بول چنانکه در حمیات محرقه و از انجمله است استفراغ ماده

محتقنه در بدن چنانکه در بحران ادراری و فرق میان بحرانی
ذو و باقی آن که تمام در بحرانی بقوت بود و از عقب آن راحت
باید بخلاف ذو باقی و ایضا در ذو باقی حرارت قویه بود و بول
زار انچه حادث باشد و در روز بحران بناشد و اسلم بول ردی
چون اسود و غلیظ جری بود که اغرز باشد یعنی مستفرغ کرده نشود
و دفعة کثیر تا نه منقطعا قلیلا از برای انکه اول دلالت کند بر قوت
طبیعت و ثانی بر ضعف طبیعت و اسباب قلت بول بسیار
و از انجمله است فرط تحلیل رطوبات از جهت شدت تحلل
بدن و اتساع مسام او بحرکت مفرط و از انجمله فنا و رطوبت
بدن از جهت فرط حرارت و این سبب غیر سبب اول است از برای
انکه اول زوال رطوبت است بعد از وجود او و ثانی انتفای او است
ابتدائه و از انجمله است سده که در مجاری بول منقضیه بود
است پس بیرون نیاید مگر رقیق قلیل و باقی ماند غلیظ کند

از انجمله

و از آنجمله اسهالی چه اسهال موجب انصراف مائیت بجانب
معده و امعاست و افراط قلت بول یا قلت تحلل منذر است
باستسقاء و دلایل براز در صفرت و سواد و بیاض و غیرها
بدلایل بول فیتامل **خاتمه** احکام بول را از ده فکر توصیفی
بی توجع کرده و جمیع برادران تاریخ سال تا که شود روشن یکی
قاروره و چهار صد و سی فزا بر آن **تمت تمام شد**

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم **و تمم بالخیر**

الحمد لله الذی خلق الانسان فی احسن تقویم و هو یحیی العظام
و هی رمیم والصلوة والسلام علی حبیبه و نبیه محمد الذی لیشفی
الانام من امراض الجهالت و اسقام الضلالة و علی آله و اصحابه الذین
هم الهادین الی طریق الحق و سبیل الهدایة **اما بعد** عرض میدارد
راقم این ایجاز که این موجزیست در بیان احوال براز که بجهت
تسهیل عوام و طالب این مرام بحیز عبارت و قید کتابت در آورده